

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Historical	تاریخی
------------	--------

سازمان انقلابی افغانستان

۰۳ دسمبر ۲۰۱۴

تاریخ، نبرد طبقاتی

بخش بیست و سوم

به ادامه گذشته:

تشکیلات رسمی امارت طالبان بعد از تسخیر کابل عبارت از این افراد بود: ملا عمر (ارزگانی، رهبر، هوتک)، ملامحمدربانی (قندهاری، رئیس شورای دولت، کاکر)، ملامحمدحسن (قندهاری، وزیر خارجه بعد از ۱۹۹۷، هوتک)، ملامحمدغوث (قندهاری، نورزی، تا ۱۹۹۷ وزیر خارجه)، ملاعبدالرزاق (قندهاری، گمرکات، وزیر داخله، پوپلزی)، ملاسید غیاث الدین (فاریابی، وزیر تحصیلات عالی، سادات)، ملاخیرالله خیرخواه (قندهاری، وزیر داخله، والی هرات، پوپلزی)، ملا احسان الله احسان (قندهاری، رئیس د افغانستان بانک، والی خوست، نورزائی)، مولوی عبدالستار سنائی (قندهاری، رئیس ستره محکمه، اسحاقزائی)، ملامحمد عباس (ارزگانی، وزیر صحت، هوتک)، ملاعبیدالله (قندهاری، وزیر دفاع، هوتک، رابط اصلی آی. اس. آی. و طالبان)، ملادادالله (قندهاری، قومندان خط مقدم، کاکر)، محمدالله آخند (قندهاری، وزیر مالیه، الکوزی)، امیرخان متقی (لوگری، وزیر اطلاعات و کلتور، غلجائی)، عبداللطیف منصور (پکتیاوال، وزیر زراعت، غلجائی)، ملاعیسی (قندهاری، وزیر آب و برق، هوتک)، ملاالله داد (قندهاری، وزیر مخابرات، هوتک)، نورالدین ترابی (ارزگانی، وزیر عدلیه، هوتک)، حمیدالله نعمانی (زابلی، وزیر تحصیلات عالی، دقتائی)، ملااحمدجان (پکتیاوال، وزیر معادن، خدران)، ملاجلال الدین حقانی (پکتیاوال، وزیر سرحدات، خدران)، ملاصادق (قندهاری، وزیر تجارت، هوتک)، قاری دین محمد (بدخشی، وزیر پلان، تاجیک)، مولوی قلم الدین (لوگری، رئیس امر بالمعروف، غلجائی)، مولوی جلیل الله مولوی زاده (فراهی، وزیر عدلیه، تاجیک)، ملامحمدحسن (ارزگانی، والی قندهار، اخکزی)، وکیل احمد متوکل (قندهاری، منشی و مشاور ملا عمر، وزیر خارجه، کاکر)، شیرمحمد ستانکزی (لوگری، معاون وزیر خارجه، غلجائی، یگانه تحصیلکرده در هند) و عارف الله عرفان (پکتیاوال، معاون وزیر مالیه، غلجائی). در این جمع ۱۹ غلجائی، هفت درانی، سه تاجیک و یک سید دیده می شود که ۱۴ تن آنان قندهاری بودند. در حقیقت قدرت اصلی در دست قندهاری ها متمرکز بود. اما قومندانان و صفوف اصلی آنان را نورزائی ها و علیزائی های قندهار، ارزگان، هلمند و فراه تشکیل می دادند و ۸۰ درصد جنگجویان آنان از شاخه درانی بودند. نسبت نفوذ ملا عمر و توجه به قبیله خودی هوتک در میان این سی تن، هشت نفر مربوط این قبیله کوچک بودند و این نشان می دهد چه سنت گرائی قبیله ئی و قندهاری گرائی در این گروه وجود داشته است.

با تصرف کابل، ملاعمر طی فرمانی نفاذ شریعت را در کل افغانستان اعلان کرد و امور شهر کابل را به یک شورای اجرائی شش نفری که در رأس آن ملامحمدربانی قرار داشت، سپرد و فردای آن پاکستان امارت طالبان را به رسمیت شناخت. احمدشاه مسعود دو شب قبل از تصرف کابل به وسیله طالبان، مقاومت را ناممکن دانسته، مخفیانه فرار نیروهایش را از کابل آغاز کرد و سلاح و مهمات بسیاری را به پنجشیر انتقال داد. اما برخی از قومندانان شمالی در مسیر راه، دارائی عده ای از پنجشیری ها را چور کردند. اینان پول هائی را که در جریان چپاول دارائی های مردم کابل قاپیده بودند، تحویل قومندانان شمالی کردند. پنجشیری ها تعداد زیادی از وسایل نقلیه و تانکهای خراب شده را نیز در این مسیر ماندند که بعد طالبان آنها را به کابل آوردند. مسعود این عقده را گاهی فراموش نکرد که چرا قومندانان شمالی امیل های طلای زنان اینان را بردند، اما این که این امیل ها را از کجا کرده بودند، هرگز چیزی نگفت. وقتی طالبان قصد سوزاندن شمالی را کردند، او از مردم شمالی در برابر حملات طالبان حمایت نکرد و قصورش را از آنان گرفت.

طالبان بعد از تصرف شهر کابل به دفتر سازمان ملل رفته، نجیب الله و برادرش شاهپور احمدزی را بیرون کردند و بعد از آن که در جاده های داخل ارگ به دنبال جیب بسته و شاله شاله کردند، در چهارراهی آریانا به برج ترافیک آویزان نش نمودند که ساعت ها در آنجا آویزان ماند. پس از آن چند تن از افراد قوم احمدزی جسد او را تحویل گرفته، به قریه آبائی اش در پکتیا برده و دفن کردند. در آن روز هیچ دوست و رفیق نجیب در آن حوالی دیده نشد و آنانی که امروز از سوراخ ها بر آمده، سخنرانی های او را می شنوند و تصاویر او را بر در و دیوار می کوبند و برایش مرثیه می خوانند و روز مرگ او را تجلیل می کنند، در آن روز و روزهای قبل از آن در سکوت مرگباری غوطه ور بودند و فکر می کردند که هر لحظه جزای وطنفروشی های شان کف دست شان گذاشته خواهد شد. اما زمانی نام و تصویر نجیب را بالا کردند که دیدند جهادی ها و طالبان مثل خود آنان افراد وطنفروش و جاسوس اند و در این بازار مکاره می شود نام هر جنایتکاری را به علامت قهرمان بر سر کشید و اعلان کرد که افتخار عضویت حزب دموکراتیک خلق، این بی بنیادترین و وطنفروش ترین حزب در تاریخ افغانستان را دارند. نجیب را رفقاییش به مرگ دادند و به او خیانت کردند. قتل نجیب چیزی جز «لاش خر دندان سگ» نبود. نجیب عضو حزب مزدور و وطنفروش دموکراتیک خلق و بعد یکی از رهبران و بالاخره رهبر این حزب بود، مدت ها رئیس مخوف ترین دستگاه جهنمی و جنایت پیشه خاد بود. او آدم کشت، شکنجه داد، وطن فروخت، ناظر تیرباران انقلابیون کبیری چون مجیدکلکانی، بشیربهن، لطیف محمودی، نادرعلی دهاتی و دهها تن از ناموران تاریخ انقلاب بود. او یکبار علیه تجاوز شوروی ها بر ملکش اعتراض نکرد، توسط همین اشغالگران در رأس قدرت قرار گرفت و او بود که مثل وطنفروشان دیگر تاریخ (شاه شجاع، یعقوب خان و ببرک) جان داد. در مرگ او کسی اشک نریخت، و رفقای او که موش شده بودند، یک کلمه در رثای او نگفتند، ننوشتند و نسرودند و مانند تمام پوشالیان تاریخ تک و تنها جان داد و مردم به تماشای او در چهارراهی آریانا صف کشیدند.

بعد از تسخیر کابل که ملا محمد غوث وزیر خارجه شد، سلمان الامری سفیر عربستان سعودی به وزارت خارجه آمد و با ملامحمدغوث نزد ملاحسن معاون شورای دولت رفت. در جریان توضیحی که ملامحمدغوث از جنگ در ماهییر و کشته شدن ملابورجان به سفیر می داد، یکباره الامری سرخ و عصبانی شد که چرا شما به کابل داخل شدید، چون قرار نبود که این کار صورت بگیرد. اما ملاحسن توضیح داد که تحریک طالبان تلفات داده و مردم افغانستان انتظاراتی از ما دارند و ما نمی توانیم از خون این همه طالب بگذریم، که باید بنابر فیصله های پشت پرده، طالبان به حامیان عربی شان وعده داده بوده باشند که بعد از سقوط ربانی وارد کابل نمی شوند و ملابورجان باید در مخالفت با نقض این تصمیم از سوی قومندانان دیگر طالب به قتل رسیده باشد، اما این که چرا این توقف صورت می گرفت و به جای طالبان چه کسانی بر قدرت سوار می شدند، الامری در این مورد چیزی نگفت و به کسی اشاره نکرد.

طالبان بعد از قتل ملابورجان گاهی از او یادی نکردند و خلقی‌ها اینجا و آنجا او را از «رفقای» خود می‌نامیدند که گویا مخالف اعدام نجیب بوده و به این خاطر کشته شده است، در حالی که هیچ فکته‌ای در این مورد وجود ندارد. «آی. اس. آی» شورای رهبری و قومندانان طالب را با دقت خاصی انتخاب می‌کرد و چون پاکستان با قتل نجیب موافق بود، زیرا او را عامل هندوستان می‌شناختند و نمی‌خواستند که او زنده بماند و حامی سیاستهای هند در افغانستان باشد، لذا شخصی که حامی زنده ماندن نجیب می‌بود، نمی‌توانست قومندان خط مقدم طالبان تعیین شود، بنابراین قتل ملابورجان روی اختلاف نظر میان عربستان سعودی و رهبران طالبی که جاسوس پاکستان بودند، صورت گرفت.

«پیروان» و «دوستداران» نجیب که حتی یک بار و یک بند انگشت برای نجات او در طول دوران بست نشستنش در دفتر سازمان ملل کاری انجام ندادند، با این خیالات و این کذب‌گویی‌ها می‌خواهند بی‌همتی‌ها و بی‌غیرتی‌های خود را بپوشانند و ملابورجان طالب بنیادگرا را «خلق» وانمود نمایند. از صحبت‌های سفیر با ملاحسن روشن می‌گردد که این قومندان فاشیست یکی از جرثومه‌های وابسته به سعودی بوده که بر طبق دستور بادر در مخالفت با ورود طالبان به کابل قرار گرفته و بر سر آن جان باخته است. برای نجیب الله هیچ رفیقش در تمام دنیا یک سطر نوشت و مرثیه‌ای نخواند، و بالاخره این «نشنل پارتی پاکستان» بود که برایش در سپین جماعت پشاور فاتحه گرفت و دعا خواند.

طالبان که گروه متحجر، فاشیست، بنیادگرا و اسلام‌گرای واقعی بود، به مجرد حاکم شدن بر شهرها، به پیاده نمودن شریعت اسلامی شروع کرده، گروه مریض و فاشیست «امربالمعروف» که پر صلاحیت‌ترین ارگان تطبیق شریعت شان بود، در هر نقطه‌ای بو کشیده، تا خلاف شریعت کاری انجام نشود. طالبان مکاتب دخترانه را بستند، بر تمام مردان ریش یک قبضه‌ای را اجباری ساختند، ادای نماز پنج‌وقت در مسجد را حتمی نمودند (در بعضی مساجد حاضری انداخته بودند) و هر عابری اگر وضوء می‌داشت و یا نمی‌داشت و اگر نماز خوانده بود یا نخوانده بود، باید در وقت نماز وارد مسجد می‌شد و نماز می‌خواند. تمام مردم به شمول متعلمین و محصلین باید لنگی و یا کلاه سفید می‌پوشیدند، زنان حق بازار رفتن نداشتند، شنیدن صدای موسیقی حرام شد، آلات موسیقی را شکستند، هزاران کست تیپ را شکسته و نوارهای آنها را بر چوب پاتک‌ها به عنوان افتخار ضد هنر آویزان کردند، آوازخوانی زنان با دایره‌های محلی در عروسی‌ها و شیرینی‌خوری‌ها حرام قرار داده شد. طالبان شبانه‌قریه‌ها را کنترل کرده تا کسی موسیقی نشنود و در عروسی‌ها آوازخوانی نکند، تمام حمام‌های زنانه در شهرها مسدود شدند و رفتن زنان به حمام معادل کفر قرار داده شد. افراد امر بالمعروف در کابل مردان را به زیرزمینی ده افغانان برده و با دور دادن چوبی در زیر ناف عابران، تشخیص می‌دادند که سنت‌های شان را گرفته‌اند یا نه. ۱۲ تن از اعضای شورای رهبری طالبان همه معلول بودند و پر از عقده و نفرت نسبت به مردم حکم می‌راندند. آنان قصاص می‌کردند، دست و پا می‌بریدند، سنگسار و تیرباران می‌کردند و حدود شرعی را جاری می‌نمودند. به این صورت طالبان نسبت به تمام جریان‌های دینی آن زمان، شریعی‌تر و اسلامی‌تر برخورد کردند. آنان که جز شمشیر و شریعت چیزی نمی‌شناختند، امارت شان شباهت کامل به دوران صدر اسلام داشت. با این که رهبران تنظیمی نیز چنین پیروی‌هایی داشتند و طوری که خلفای راشدین و خلفای بعد از آنان بر سر کسب قدرت و به دست آوردن ثروت و اقتدار یکی‌گلی دیگری را بریدند، اینان نیز همین کار را انجام دادند (کشتار میان سیاف و مزاری چه تفاوتی با کشتار میان علی و معاویه داشت؟) و به این خاطر کسانی که طالبان (دیوبندی) و تنظیم‌ها (اخوانی) را «اسلام واقعی» نمی‌دانند، سخت اشتباه می‌کنند و در حقیقت درک آنان از «اسلام واقعی» درک ناقص و به شدت ارتجاعی است.

دین، سنت، مذاهب، گروه‌ها و جریان‌های مختلف اسلامی اندک تفاوتی (آن هم در فروع) نسبت به یکدیگر دارند و همه مدافع سنت و فرهنگ فئودالیده‌اند و با پیشرفت‌های سرمایه‌داری در تضاد و تناقض قرار دارند. بسیاری از مسلمانان نادان یا حتی «چپ»‌های کاسبکار فکر می‌کنند که اسلام واقعی غیر از اسلام سیاف، گلبدین، ملاعمر، خامنه

ای، محسنی، ربانی، احمدی نژاد، عمر بشیر، ضیاءالحق، ترابی و غیره است. این مسلمانان و چپ‌های لوده درکی از تاریخ اسلام، مخصوصاً «صدر اسلام» ندارند. طالبان از همه بیشتر و بهتر این باورها را پیاده کرده، خود را پیرو استوار، هستریک و خلل‌ناپذیر این باورها به اثبات رساندند و به این خاطر آمیزه دین و سنت را در قالب شریعت با دقت خاصی پیاده نموده و شریعت واقعی را تصویر کردند.

امروزه بسیاری از «روشنفکران» دختر و پسر که درک کوچک سازمان یافته‌ای از این باورها (آمیزه دین و سنت) ندارند، با عشوه خاصی از «فرهنگ افغانی» صحبت می‌کنند، چیزی که نه به آن باور دارند و نه آن را تشریح کرده می‌توانند و نه در این زمینه فکر متشکل و سازمان یافته‌ای دارند. بسیاری از بورژوا شده‌ها که در تقابل با فرهنگ بویناک فنودالی در افغانستان قرار می‌گیرند، این مقوله را زمزمه کرده و تلاش می‌کنند با آن راه میانه‌ای دریابند. از یکسو پتلون‌های چسب و بوت‌های پارسی‌کُری بلند آخرین مدل می‌پوشند و هفت قلم آرایش می‌کنند، از سوی دیگر با ادای دین و سنت (فرهنگ افغانی) چادر می‌پوشند و با بسم الله آغاز می‌کنند و شکر می‌کشند که ما مسلمان هستیم!! بسیاری از ملایان و طالبان تا وقتی در دهات زندگی دارند، این برخوردهای دوگانه را رد می‌کنند، اما وقتی در محافل بورژوائی پباله جنگیدن‌ها را ملاحظه می‌کنند و با باداران اروپائی و امریکائی بر خوان واحد می‌نشینند، آرام آرام جنبه‌های فنودالی نگرش‌های دینی آنان تضعیف می‌گردند. زمانی رهبران طالبان با دیدن زنان اروپائی به لرزه می‌افتادند، از دیدن مستقیم به آنان اباء می‌ورزیدند، اما حال جرثومه‌هایی چون ملامتوکل، ملاحکیم مجاهد، ملاسلام ضعیف، ملارحمانی و ملاراکتی نه تنها به ریشه و لرزه نمی‌افتند بلکه با زنان سرلج خارجی و داخلی زانو به زانو می‌نشینند، با آنان دست می‌دهند و از حقوق و آزادی‌های زن بر اساس «اصول اسلام» صحبت می‌کنند. این سؤال مطرح می‌گردد که بالاخره این اسلام بر کدام اصول می‌فشارد؟ اسلام اسامه و ملاعمر، اسلام ربانی و سیاف، اسلام اشرف غنی و سپینتا؟ (اشرف غنی احمدزی در یکی از روزهای ده محرم در کنار خلیلی نشسته و با ریتم بسیار موزونی سینه می‌زد) که گاه به ستایش چادری می‌پردازند و شنیدن صدای کفش زن را حرام می‌گویند، گاه در مقابل زنان دموکرات و پتلون‌پوش می‌نشینند و فقط از دست دادن با آنان اباء می‌ورزند و گاه فشردن دستان مرمرین زنان اروپائی را چون شیر مادر حلال می‌دانند. وقتی شیخ الحدیث فضل الهادی شینواری در دفتر کارش به روی زن نمی‌دید، اما در سفارت امریکا برای تبریک گوئی روز ملی آن کشور دو دسته بر دست‌های زن قول لُج و مینی ژوب پوش سفیر امریکا خم شد که عکس‌های آن در صفحات اینترنت منتشر گردید، این را واضح می‌سازد که این دین مداران با اینکه اساساً برای دوره‌های بردگی و فنودالی ساخته شده‌اند، اما سردمداران آنان قادراند هر تفسیری برای توجیه چسبیدن به دوران سرمایه و فرهنگ آن از چانه بیرون‌کشند. مهم این که کدام ادا و اطوار سود دارد و با کدام شیوه می‌توان دل اشغالگران را به دست آورد. فضل احمد معنوی که مدت‌ها معاون شورای علماء بود، با پتلون‌های جلمبر و پیراهن‌های تا زیر زنج بسته، پکول می‌پوشید و پیوسته ریش‌شانه می‌زد، اما به مجردی که رئیس کمیسیون انتخابات با ۲۲ هزار دالر معاش در ماه (بدون مصارف نوکر و چاکر) مقرر شد و شب و روز با «خارجی‌های با فرهنگ» در آمد و شد قرار گرفت، یکباره ریشش از یک قبضه به دو ملی تقرب کرد، پکول «قهرمان ملی» را به دور انداخت و دریشی‌های رنگارنگ خریداری کرد، و در صورتی کارش با این همه معاش و سود ادامه یابد، بستن نکتائی (این عرف بازمانده از عیسویت منسوخ) هم سرزلفش خواهد بود. این مثال شرح حال تمام دین‌مدارانست که می‌توانند هر روز به شکلی وارد صحنه شوند، و این حکایت امروز نیست در طول قرن‌ها همینطور بوده است.

طالبان وقتی وارد شهرهای نیمه بورژوائی کابل و هرات شدند، از همه بیشتر به ظواهر مردم چسبیدند و تلاش کردند هرچه زودتر همه مردم را مثل خود به آدم‌های چرک و چنل و باورهای عقب‌مانده قرون وسطائی مبدل سازند، لذا بیشتر مسؤولیت پیاده کردن شریعت را به ارگان امر بالمعروف سپردند که بیشترین هیستری آنان ضد زنان شهری بود.

زنان هرات در ۱۴ سپتمبر ۱۹۹۵ در اولین روزهایی که طالبان حمام زنانه را در این ولایت بستند و زنان را از پوشیدن لباس سفید در زیر چادری باز داشتند، دست به اعتراض و تظاهرات زدند. در این تظاهرات که حدود صد تن از زنان شرکت کرده بودند و به ضد طالبان شعار می دادند، ابتداء طالبان را سخت وارخطا نموده و بعد تظاهرات را با شلاق و قمچین خاموش کردند. اما این تظاهرات باعث شد که طالبان، دیگر در هرات با مقداری تأمل و تأنی عمل کنند. زنان هراتی در برابر جاهلان و جانوران طالبی برخاستند و با این که متشکل نبوده و از رهبری خاصی برخوردار نبودند، نشان دادند که اگر این شیران خفته برخیزند، بزرگترین استبداد زمان را می لرزانند. طالبان به تاریخ ۱۴ اگست ۲۰۰۰ در شهر کابل ۲۰ حمام مردانه را بستند و اعلان کردند که نمایش بدن های برهنه مردان نیز در حمام ها ناروا است. آنان دستور دادند که حمام های کوچکی چون سقاوه های پاکستان بسازند.

طالبان بعد از اشغال کابل که خود را حاکم کشور احساس کردند، هم دفتر «امیرالمؤمنین» و هم «امیرالمعروف» اقدام به صدور فرمان هائی کردند که بیشتر در مورد محصور کردن زنان و مقابله با فرهنگ شهری بود. نمونه هائی از این فرمان ها در ذیل ذکر می گردد:

«شما زنان نباید به خارج از محل سکونت خود قدم بگذارید، اگر به بیرون از خانه می روید، نباید مانند زنانی باشید که به لباسهای مود روز و آرایش عادت کرده اند و مانند قبل از ظهور اسلام جلو هر مردی ظاهر می شوند. اسلام به عنوان یک دین نجاتبخش حرمت خاصی برای زنان قائل است و تعالیم ویژه ای برای آنان دارد، زنان نباید وضعیتی را به وجود آورند که باعث جلب توجه افراد بیکاره یعنی کسانی شوند که با آنها به نظر خوب نمی نگرند، زنان به عنوان معلم و هماهنگ کننده خانواده مسئولیت دارند. شوهر، برادر و پدر موظف هستند که نیازمندیهای ضروری زندگی خانواده (غذا، لباس و غیره) را فراهم نمایند...».

«تمام بزرگان خانواده و هر مسلمانی در این باره مسئولیت دارد، ما از تمام بزرگان خانواده می خواهیم که کنترل شدیدی بر خانواده اعمال کنند و از این معضلات اجتماعی اجتناب نمایند، در غیر این صورت این زنان همچون بزرگان خانواده توسط نیروهای امر بالمعروف مورد تهدید و بازجویی قرار خواهند گرفت و شدیداً مجازات خواهند شد. امر بالمعروف مسئولیت و وظیفه دارد که علیه این معضلات اجتماعی مبارزه کند و تا زمانی که گناهکاری پایان نیافته است، به تلاش خود ادامه خواهد داد.»

«در طول معاینه، مریضان زن و داکتران هر دو باید پوشش اسلامی و حجاب داشته باشند.»

«داکتران مرد جز عضو مبتلا به مریضی نباید هیچ بخش دیگر از بدن مریضان زن را لمس یا مشاهده نمایند.»

«منشی هائی که برای مریضان زن نوبت می دهند باید زن باشند.»

«نشست و برخاست و گفت و گو میان داکتران زن و مرد ممنوع است، اگر گفت و گویی ضرورت افتد، باید با حجاب صورت گیرد.»

«هیچ موتوروانی حق ندارد زنی با چادر ایرانی را سوار موتر نماید. موتوروان در صورت تخلف زندانی خواهد شد، اگر چنین زنی در معابر یافت شود، خانه اش جست و جو و شوهرش مجازات خواهد شد، اگر زنان از تکه های تحریک کننده و جذاب استفاده کنند و همراه بستگان خود نباشند، موتوروان نباید آنها را سوار کنند.»

«استفاده از کست و موسیقی در دکان ها، هتل ها و وسایط نقلیه ممنوع است. ظرف پنج روز روی این موضوع نظارت صورت خواهد گرفت، اگر هر نوع کست موسیقی در یک دکان یافت شود، دکاندار زندانی و دکانش بسته خواهد شد، اگر پنج نفر ضمانت کنند دکان باز و مجرم پس از آن آزاد می شود، اگر کست در وسیله نقلیه یافت شود، موتر باید توقیف و موتوروان زندانی شود، در صورت ضمانت پنج نفر، موتر آزاد و بعداً زندانی رها خواهد شد.»

«اگر پس از یک و نیم ماه (پس از تسخیر کابل) مشاهده گردد کسی ریش خود را کوتاه کرده و یا تراشیده، باید دستگیر و زندانی گردد تا ریشش یک قبضه شود.»

«ظرف ۱۰ روز کفربازی باید متوقف شود، پس از آن این قضیه مورد بررسی قرار گرفته، هر کبوتر یا پرنده ای که برای بازی مورد استفاده قرار می گیرد، باید کشته شود.»

«دکان های محل فروش کاغذپرانی باید برچیده شوند.»

«عکسها و تصاویر باید از وسائط نقلیه، دکان ها، هتل ها، خانه ها و سایر جاها برچیده شوند، افراد امربالمعروف باید عکسها را در این جاها پاره پاره کنند.» (طالبان معتقد بودند که این تصاویر در آخرت از ما نفس می خواهند.)

«افراد دارای موهای دراز باید دستگیر و به اداره امربالمعروف آورده شوند تا موی شان اصلاح گردد، مجرم باید مصرف سلمانی را بپردازد.»

«زنان جوانی که در کنار جویها لباس می شویند باید به شیوه احترام آمیز اسلامی به خانه شان برده شوند و شوهران شان شدیداً مجازات گردند.»

«در صورتی در مراسم عروسی موسیقی و رقص دیده شود رئیس خانواده دستگیر و تنبیه خواهد شد.»

«اگر زنی با مجله های مود لباس در دکان خیاطی دیده شود، خیاط زندانی خواهد شد.»

«نماز باید در تمام مناطق در اوقات شرعی برگزار شود، حمل و نقل و جابجائی در هنگام نماز شدیداً ممنوع است و همه مردم باید به مسجد بروند، اگر جوانان در این هنگام در دکان دیده شوند، فوری زندانی خواهند شد.»

طالبان که غیر از اندازه گیری ریش و سنت و لباس زنان مصروفیت دیگری نداشتند و نه برای حکومتداری بیش از این عقل شان قد می داد، جاهلترین و بی بنیادترین امارتی در افغانستان بنا کردند. آنان به جز خود، تمام مردم افغانستان را نامسلمان و غیر شرعی می دانستند و مشکل مردم را فقط همین باور تشخیص داده و شب و روز چوب و شلاق به دست درصدد «اصلاح» مردم برآمدند. این که مردم چه می خورند، چه می پوشند، بودجه یک دولت چیست، واردات و صادرات چگونه کنترل شود، چه چیزهایی بازسازی شوند؛ معاش مأمورین، ساختن اردو و پولیس چه معنایی در یک نظام دارند. آنان اصلاً نمی فهمیدند و حامیان پاکستانی، عربی و غربی شان کوشش می کردند که آنان را لاشعورتر و جاهلتر نگه دارند.

طالبان بعداً احکام و مقررات و فرمانهای شدیدتری بر کابلیان جاری نمودند، زنان را از خارج شدن از خانه بدون محرم منع کردند و مانع کار آنان در بیرون از خانه شدند، دروازه های مکاتب را دروازه دوزخ گفته همه را بستند، زنان مریض را از معاینه داکتران مرد محروم نمودند، دسته های امربالمعروف در کوچه و بازار موظف شدند تا مردان و زنانی را که به عقیده آنان از مقررات طالبی عدول نمایند، جزاء دهند؛ مردانی که ریش خود را اصلاح و پاک بدارند و یا در مساجد نماز نگذارند، مورد شتمانت قرار دهند، تمام انواع سرگرمی های تفریحی ممنوع گردید؛ گدی پران بازی، کفربازی، کبک و بودنه بازی منع شد. شیشه های کلکین های خانه های شخصی سیاه شدند و با این همه از طرق مختلف صدای مردم مظلوم کابل و شهرهای دیگر از داخل به خارج کشور می رسید. تمام جهان به خشم آمده بود ولی این همه تبهکاری ها، امپریالیزم امریکا را به خشم نیاورد، چنانچه ۹ ساعت بعد از تسلط طالبان بر کابل در سپتمبر ۱۹۹۶، نطق وزارت خارجه امریکا «گلن دیوس» اعلان کرد که ایالات متحده امریکا در تطبیق قوانین طالبی در مناطق زیر فرمان طالبان هیچ ایرادی ندارد. دو ماه بعدتر رابن رافایل معاون وزارت خارجه امریکا طی یک سخنرانی در سازمان ملل متحد در مورد گروه طالب بدگمانی بین المللی را تأیید کرد، اما اظهار داشت که نمی توان آنان را به عنوان یک حرکت بومی نادیده گرفت. مقامات رسمی امریکائی به ملاقات ها و دید و وادیدها میان طالبان و مأمورین امریکائی اعتراف کردند که در آن گشایش دوباره سفارت امریکا در کابل مورد بحث قرار گرفته بود. کمپنی یونوکال

برای نشان دادن امکانات خود جهت در انحصار گرفتن لوله گاز ترکمنستان - افغانستان - پاکستان (بعدها هند نیز شامل این پروژه شد و حال به لوله تاپی مشهور می باشد) از ملاحی طالب در امریکا استقبال نمود و اشخاصی را که در گذشته با جریان جهاد همراهی داشتند در کمپنی استخدام کرد. رابرت اوکلی سفیر سابق امریکا در پاکستان و چارلز سانتوس نماینده سابق امریکا در ملل متحد، خلیزاد سفیر بعدی امریکا در افغانستان، حامد کرزی رئیس جمهور فعلی و سلام عظیمی قاضی القضاات فعلی به صفت مشاوران کمپنی برگزیده شدند. وقتی در ۱۹۹۶ حکومت سودان به هدایت امریکا اسامه را از آن کشور اخراج نمود، او به پاکستان رفت و بعد عازم افغانستان شد و در منطقه دورتر از شهر جلال آباد سکونت گزید. در آن وقت روزنامه نیویارک تایمز گزارشی را به نشر سپرد و در آن واضح کرد که اسامه در بازگشت به افغانستان حدود سه میلیون دالر در اختیار طالبان گذاشته است که برای طالبان در آن زمان پول کلانی به حساب می آمد.

محاكم طالبان که از افراد جاهل تر از خود شان ساخته شده بودند، فقط با یک تحقیق سرسری امر قطع دست و پا و قصاص را صادر می کردند که این احکام در محضر عام به اجراء در می آمدند. بریدن دست چپ و پای راست «بزدان» چنان ساده و عادی بود که هر ملائی می توانست دستور آن را صادر کند. طالبان نه بوجه ای داشتند و نه عاید و مصرفی را می شناختند. ملا عمر ابتداء یک صندوق بزرگ آهنی و بعدتر دو صندوق آهنی پر از پول در کنارش گذاشته، مصارف جنگ و قومندانان را شخصاً از آن بکس ها می کشید و می پرداخت. طالبان به نام خدمت به مردم چیزی در ضمیر نداشتند و چون مأمور تأمین امنیت شده بودند، این کار را به سر رسانده فکر می کردند که کار دیگری ندارند. ملا عمر فکر می کرد که در دوران اعراب بدوی قرار دارد و باید چون «عمر خطاب» که فقط به جنگ می اندیشید و «فتوحات» پیشه کرده و جنگجویان او در هر قدمی جز ویرانی و بربادی «کافران» چیزی به بار نمی آورد و «خزانه» هم در کنارش قرار داشت و امارت می کرد، پس او هم باید چنان می کرد. این ملای جاهل و حواریون جاهلتر از او نه از کار وزارتخانه ها چیزی می دانستند و نه درکی از برنامه زندگی اجتماعی و اقتصادی مردم داشتند، نه کار بانک بلد بودند و نه عقل شان در ساختن و بازسازی کشور قد می داد. آنان غیر از طالب و ملا تمام ملت را «عامی» شناخته و مسلمان «کامل» نمی پنداشتند. به هر طالبی که حتی نیمه مجذوب می بود و قادر به پاک کردن بینی اش نمی شد، مسؤولیت سپرده، حاضر بودند سرنوشت یک ولسوالی را به او بسپارند و دلیل آن هم این بود که «هرچه نباشد، عالم است». این جاهلان، علم را فقط در چارچوب چند کتاب خرافی و ضد علمی قصه خوانی پشاور که در آنها جز از نکاح و استتجاب چیزی نیامده بود، می دانستند و می خواستند که تمام مردم از این «نادان» های مریض پیروی کنند و جامعه را با باورها و افکار ماقبل قرون وسطائی خود رهبری نمایند. زنان حق رفتن نزد داکتران مرد را نداشتند و با اندک شک بر بد اخلاقی تیرباران و سنگسار می شدند. طالبان بالاخره اعلان کردند که شنیدن صدای کفش زنان هم حرام است. پوشیدن جراب سفید برای زنان ممنوع قرار داده شد و تعبیر احمقانه آنان از جراب سفید این بود که گویا بیرق شان را زنان زیر پا می کنند (رنگ بیرق این جانوران سفید بود). این تعبیرها و برخوردها وظایفی بودند که این گروه نادان برای پیاده نمودن شریعت پیش رو گذاشته بودند.

ادامه دارد